

عبدالرحیم سلیمانی یهبهانی

ارزیابی روش فاضل قوشچی

در بحث امامت شرح تجرید



چکیده:

شرح محقق قوشچی بر کتاب تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی یکی از شروح مهم و مورد توجه دانشمندان و حوزه‌های علمیه بوده است. شارح کتاب که اشعری مسلک است، در موارد اختلاف با عقاید شیعی ماتن، به دفاع از مسلک خود اقدام کرده است. مباحث امامت، بارزترین محل اختلاف میان این دو مکتب است، و از همین رو، بیشترین تعارض‌ها و اختلاف نظرها میان ماتن و شارح در این بخش خودنمایی می‌کند. این نوشتار، شیوه شارح در دفاع از مسلک خویش در مباحث امامت، و تطبیق آن با موازین و معیارهای بحث عالمانه و جدال احسن را مورد بررسی قرار می‌دهد. مواردی که به آن پرداخته شده، از بخش مربوط به مطاعن خلفای سه‌گانه است. عناوین مطالب مورد استشهاده در این نوشتار عبارتند از: جانشینی ابوبکر و نص بر خلافت وی، شیوه قضاوت ابوبکر در ماجرای فدک؛ عکس‌العمل صحابه رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ در واقعه قتل عثمان. حاصل ارزیابی‌های انجام شده در موارد مذکور این است که محقق قوشچی، در مقام اثبات حقانیت دیدگاه‌های خویش - از هر طریق و به هر قیمت - دچار اموری گشته که جایگاه وی به عنوان یک محقق را مخدوش می‌گرداند؛ اموری مانند: ارتکاب مواضع متعارض و ناسازگار، و مخالفت با برخی از مسلمات تاریخی.

واژگان کلیدی: قوشچی، شرح تجرید، مطاعن خلفا، امامت، استخلاف، نص، اجتهاد، بکره.

مقدمه

علاءالدین علی بن محمد قوشچی سمرقندی (م ۸۷۹ هـ.ق) معروف به محقق قوشچی و فاضل قوشچی، از فقهای مذهب حنفی، دارای تحصیلات و تبحر در علوم مختلف (عمر کحاله، ۲۲۷/۷) به ویژه فلکیات و ریاضیات (زرکلی، ۹/۵) است. پدر او از خادمان الغیبگ فرزند شاهرخ فرزند امیر تیمور گورکانی، حاکم منطقه ماوراءالنهر، و عهده‌دار حفاظت و نگهداری پرندگان شکاری حاکم (باز، که در لغت آن منطقه قوش گفته می‌شد) بود، و همین امر سبب شهرت وی - و سپس پسرش؛ به تناسب شغل پدر - به «قوشچی» گردید.

زندگانی علمی: ابتدا نزد امیر الغیبگ - که در علوم ریاضی مهارت داشت - ریاضیات را فراگرفت. سپس نزد علمای منطقه کرمان به تحصیل پرداخت و در همان جا شرح معروف خود بر تجرید الاعتقاد محقق طوسی را به رشته تحریر درآورد و به حاکم آن دیار - سلطان ابوسعید خان - هدیه کرد. پس از برگشت به سمرقند، بنای رصدخانه‌ای را که الغیبگ به کمک چند تن از دانشمندان آغاز کرده بود تکمیل کرد. بعد از مرگ الغیبگ به تبریز رفت و حاکم آن دیار - امیر حسن الطویل - وی را تکریم کرده و به منظور ایجاد صلح و آشتی با حاکم بلاد روم - سلطان محمدخان عثمانی - وی را به آن دیار فرستاد. با درخواست حاکم روم مدتی نزد وی ماند و برای وی رساله‌ای در علم حساب به نام «محمدیه»، و رساله‌ای در علم هیئت به نام «فتحیه» (به مناسبت مقارنت تألیف کتاب با فتح عراق عجم توسط سلطان محمدخان) نگاشت. سلطان محمدخان مدرسه ایاصوفیه - در شهر آستانه (قسطنطنیه) - را در اختیار وی گذاشت. اقامت قوشچی در آن شهر تا زمان وفات ادامه یافت (همان). مزار او کنار ابویوب انصاری قرار دارد (الیان سرکیس، ۱۵۳۰/۲؛ و نیز نک: قمی، ۹۴/۳).

آثار علمی: دیگر تألیفات قوشچی - علاوه بر سه اثر پیش گفته - عبارتند از: تاریخ (به زبان فارسی)؛ جواهر التفسیر (تفسیر سوره بقره و آل عمران)؛ رساله فی الجمعة؛ رساله فی حل أشكال القمر؛ رساله فی موضوعات العلوم؛ رساله فی الهيئة (به زبان فارسی)؛ شرح زیج الغ بیگ؛ شرح الشافیه (در علم صرف، به زبان فارسی)؛ شرح کافیہ ابن الحاجب؛ عنقود الزواهر فی نظم الجواهر (در علم صرف)؛ محبوب الحمائل فی کشف المسائل (مشمول بر بیست متن از علوم مختلف در یک مجلد بزرگ)؛ مسرة القلوب فی دفع الکروب (در علم هیئت) (اسماعیل پاشا البغدادی، ۷۳۶/۱؛ قمی، همان)؛ حاشیه علی الحاشیه الجدیدة؛ حاشیه علی شرح أبی اللیث السمرقندی علی الرساله العضدیه (در علم وضع) (الیان سرکیس، همان)؛ حاشیه بر اوایل حواشی تفسیر کشف تفتازانی (عمر کحاله، همان).

جایگاه علمی قوشچی در علم کلام: از اساتید قوشچی و میزان تحصیلات وی در حوزه مباحث کلامی گزارشی به ما نرسیده است، همان طور که از حلقه تدریس در علم کلام و تربیت شاگردان برجسته اطلاعی نداریم. شاید مهم ترین مطلب در این زمینه، ادعای خود قوشچی در مقدمه شرح تجرید باشد؛ آنجا که می گوید:

«بعد از آن که بخشی از عمر خود را در راه کشف حقایق این علم (کلام) صرف کردم و مقداری از حیات خود را وقف جست و جواز مباحث دقیق و پنهان آن کردم، به طوری که هیچ کتابی در این علم نبود مگر این که (به صورت کامل و) از سین تا شین آن را مطالعه کردم، و هیچ نوشته ای در این علم نبود مگر این که بر قوت و ضعف آن آگاهی یافتم، (از همین رو) حیفم آمد که مطالب بدیع این کتاب (تجرید العقاید) در پرده ای از ابهام باقی بماند، و ذخایر و گنج های آن از دسترس اذهان دور بماند، پس مناسب دیدم که شرحی بر آن بنویسم که دشواری های آن را رام و دست یافتنی کند، و نقاب از مرواریدهای مخفی آن بزدايد، و اسرار و پیچیدگی های آن را دربرگیرد، و نکته های لطیف پشت پرده اش را بیان کند، و نکات مفید دیگری را که از سایر کتب و نوشته ها به دست آورده ام، و اضافاتی که به فکر قاصر خود استنباط کرده ام، بر آن بیفزایم» (قوشچی، ص ۲-۳).

این سخنان نشانه آن است که قوشچی بخشی از عمر خود را به آموختن علم کلام طی

کرده و کتاب‌های بسیاری را به طور کامل خوانده، به طوری که خود را در این علم صاحب نظر یافته و قدرت استنباط و اجتهاد پیدا کرده است.

شرح تجرید العقائد: مشهورترین تألیف قوشچی همان شرح وی بر تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی، معروف به «شرح جدید» است (در مقایسه با شرح شمس‌الدین محمود بن عبدالرحمان بن احمد اصفهانی - متوفای ۷۴۶ یا ۷۴۹ هـ.ق - به نام «تشیید [تسدید] القواعد فی شرح تجرید العقائد» که قبل از وی نوشته و به «شرح قدیم» معروف است). این شرح مورد توجه محققان قرار گرفته است. ملا جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی (م ۹۰۵ هـ.ق) سه حاشیه (حاشیه قدیم، حاشیه جدید، حاشیه آجد)، و میرصدرالدین محمد بن منصور دشتکی، معروف به سید صدر (م ۹۰۳ هـ.ق) دو حاشیه بر آن نوشته، و مجموع حواشی پنج‌گانه به «طبقات جلالیه و صدریه» معروف شده‌اند (حاجی خلیفه، ۱/۳۴۶؛ آغابزرگ تهرانی، ۳/۳۵۲ و ۶/۱۱۳).

قوشچی در مقدمه شرح خود، بعد از تجلیل از مقام علمی محقق طوسی و مدح کتاب تجرید الاعتقاد، با این که از شرح شمس‌الدین اصفهانی (تشیید القواعد) تجلیل می‌کند اما آن را در کشف رموز و نکته‌های پنهان و اسرار اعجاز گونه کتاب تجرید ناتوان دانسته و همین امر را انگیزه خود برای تألیف شرحی جدید بر این کتاب عنوان می‌کند (قوشچی، ص ۳).

مواجهه قوشچی با نظریه امامت

محقق قوشچی در شرح خود، به طور عمده در نقش یک شارح و تبیین‌کننده مقصود ماتن (محقق طوسی) عمل کرده است. البته این بدان معنا نیست که گاهی از ابراز نظر مخالف و پذیرفتن رأیی خلاف رأی ماتن خودداری کرده باشد، اما بیشترین مخالفت‌های وی با محقق طوسی، در بخش مربوط به امامت است. سخنان او در این بخش، دیگر فقط شرح و توضیح و رفع ابهامات متن نیست، بلکه با تمام قامت به دفاع از مسلک خود (مکتب اشعری) قیام می‌کند، و همین امر بر جذابیت کتاب می‌افزاید، زیرا خواننده را در

متنی واحد، به تماشای نزاعی عمیق میان نمایندگان دو نحله و مکتب کلامی اصلی و عمده جهان اسلام - یعنی شیعه امامیه و اشاعره - می‌کشاند.

آنچه مقصود این نوشتار است، بررسی نحوه مواجهه محقق قوشچی با دیدگاه مخالف است. هر چند دفاع از عقیده در مقابل مخالفان، امری طبیعی است اما آنچه بر نتایج است خروج از دایره انصاف و موازین و معیارهای علمی، در مقام دفاع و نقد است. سؤال اصلی این نوشتار این است که آیا شارح کتاب تجرید، در مباحث امامت به این موازین پایبند بوده، یا در برخی موارد تعصب فرقه‌ای سبب عدول از معیارهای پذیرفته شده و خروج از دایره انصاف شده است؟

دفاعیات و نقدهای فاضل قوشچی بر سخنان خواجه طوسی را می‌توان در دو دسته کلی جای داد:

دسته اول، پاسخ‌های مبنایی و اجمالی است. در این گونه دفاعیات، یا مبنای مورد استفاده ماتن را مردود می‌خوانند و یا از پذیرش گزارشات تاریخی و روایاتی که خواجه به عنوان دلیل و یا شاهد بر مدعای خویش ذکر کرده است به عناوین مختلف، و بدون ورود در نقد محتوایی آنها، خودداری می‌ورزد.

پاسخ قوشچی به برخی از مطاعن خلفا، مثل تخلف از لشکر تحت فرماندهی اسامه بن زید، که پیامبر ﷺ او را نصب کرده بود (قوشچی، ص ۳۷۲)، و سخنان امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مذمت ابوبکر نسبت به نشستن بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و تصریح آن دو امام به عدم صلاحیت وی (همان، ص ۳۷۳)، و اظهار ندامت وی بر حمله به خانه حضرت فاطمه علیها السلام (همان)، و پاره کردن نوشته ابوبکر (راجع به بازگرداندن فدک به حضرت فاطمه) توسط خلیفه دوم (همان، ص ۳۷۴) از این قبیل است.

پاسخ‌های دسته دوم، تفصیلی است و تنها به اشکال مبنایی بسنده نکرده، بلکه در موارد اختلاف مبنای، با فرض پذیرش آن مبنای، اقدام به پاسخ کرده است. پاسخ وی به سخنان خواجه در مورد لطف بودن وجود امام غائب، و جوب عصمت امام (همان، ص ۳۶۶)، نصوص جلی امامت امیرالمؤمنین علیه السلام مثل: *سَلِّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، أَنْتَ الْخَلِيفَةُ*

بعدی، هذا خلیفتی فیکم من بعدی، فاستمعوا له وأطیعوا، و آیه ولایت (آیه ۵۵ سوره مائده) (همان، ص ۳۶۷-۳۶۸)، و حدیث غدیر و حدیث منزلت (همان، ص ۳۶۹) در این دسته می‌گنجد.

آنچه در این نوشتار مورد نظر است بررسی شیوه مواجهه محقق قوشچی در پاسخ‌های تفصیلی او (دسته دوم) است. اینک به اقتضای حجم نوشتار، چند مورد از دفاعیات وی را به منظور شناخت میزان پایبندی وی به قواعد بحث و نظر و عدم خروج از دایره انصاف و ترک تعصبات فرقه‌ای، بررسی می‌کنیم:

أ. قوشچی و مسأله نص بر خلافت ابوبکر

محقق طوسی برای نشان دادن عدم اهلیت ابوبکر برای مقام خلافت، شواهد و دلایل متعددی بیان کرده است. یکی از این امور، بر اساس شیوه جدلی و مبتنی بر اعتقاد اهل سنت است. وی می‌گوید یکی از دلایل عدم صلاحیت ابوبکر، مخالفت او با سیره رسول خدا ﷺ در امر خلافت و جانشینی است، زیرا آن حضرت - بنابر عقیده اهل سنت - جانشینی برای خویش تعیین نفرمود و امر خلافت را به امت واگذار کرد، با این که آگاهی وی به مصالح و مفاسد، و دلسوزی‌اش نسبت به امت از دیگران بیشتر بود، اما ابوبکر به جای واگذاری امر خلافت بعد از خود به مردم، شخصاً به تعیین خلیفه و جانشینی خویش اقدام کرد (قوشچی، ص ۳۷۲).

قوشچی در مقام پاسخ به این ایراد، به انکار صغرای استدلال متوسل می‌شود و می‌گوید عدم تعیین جانشین از سوی پیامبر ﷺ صحیح نیست، بلکه اجماع مرکب بر تعیین جانشین توسط آن حضرت قائم است، زیرا اشاعره معتقد به جانشینی ابوبکر، و شیعه معتقد به جانشینی علی علیه السلام توسط آن حضرت هستند (و البته نامی از معتزله نمی‌برد، شاید به این دلیل که آنها در این امر یا ملحق به اشاعره هستند یا به شیعه، و از این دو حال خارج نیستند)، بنابراین در هر صورت، ادعای عدم استخلاف پیامبر ﷺ باطل است (همان).
ارزیابی: باید دید مراد از کلمه «استخلاف» در کلام خواجه و کلام قوشچی چیست.

آشکار است که مراد محقق طوسی از «استخلاف»، تعیین جانشین توسط شخص پیامبر ﷺ است، نه توسط مردم (مهاجرین و انصار) و بعد از رحلت پیامبر ﷺ، زیرا اقدام جمعی از صحابه در سقیفه بنی ساعده در اخذ بیعت برای ابوبکر و سپس بیعت گرفتن از مردم برای وی، و همچنین به رسمیت شناختن این اقدام صحابه توسط اشاعره و اعتقاد به جانشینی ابوبکر - از طریق بیعت صحابه، و نه نص از جانب پیامبر ﷺ چنان روشن است که بر هیچ فرد عامی مخفی نیست، چه رسد به شخصیتی مثل خواجه طوسی.

نشانه روشن بر این امر در کلام خواجه، مقابل قرار دادن سیره پیامبر ﷺ و سیره خلیفه اول است تا از این طریق، مخالفت ابوبکر با سیره پیامبر ﷺ را نشان دهد؛ که پیامبر، به خلاف ابوبکر، امر جانشینی بعد از خویش را - به اعتقاد اهل سنت - به مردم سپرد و خود، جانشین خویش را تعیین نکرد.

بنابراین آنچه مورد انکار محقق طوسی است، استخلاف به معنای اول (تعیین جانشین توسط شخص پیامبر اکرم) است.

اما مراد از «استخلاف» در پاسخ قوشچی کدام یک از این دو معنا است؟ اگر معنای دوم (تعیین جانشین توسط مردم) مورد نظر وی باشد، ارتباطی به اشکال خواجه پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند مشکل مخالفت خلیفه اول با سیره رسول الله ﷺ را حل کند.

اما اگر معنای اول را اراده کرده باشد، باید میزان مطابقت ادعای وی - در انتساب «اعتقاد به تعیین ابوبکر توسط پیامبر» به اشاعره - با واقعیت را بررسی کرد.

آنچه از منابع مورد اعتماد اهل سنت استفاده می‌شود این است که تنها گروه «بکریه» و برخی از اهل حدیث این ادعا را مطرح کرده‌اند، و قاطبه اهل سنت با این قول مخالف هستند، و بلکه وجود نص در مورد خلافت را از اساس منکر هستند. محقق جرجانی، شارح کتاب مواقف - به تبع مؤلف مواقف، یعنی قاضی عضدالدین ایجی - در مقام ردّ پندار باطل بکریه، و بیان قول جمهور اهل سنت در نفی ادعای وجود نص بر خلافت از جانب پیامبر ﷺ چنین می‌گوید:

«امامت ابوبکر از طریق اجماع ثابت شده است، هر چند عده‌ای در باره اجماع توقف

و تردید کرده‌اند... و رسول خدا ﷺ نص بر جانشینی احدی نداشته است، به خلاف «بکریه» که گمان به وجود نص بر ابوبکر دارند، و به خلاف شیعه که معتقد به وجود نص - خفی یا جلی - بر امامت علی علیه السلام هستند، و قول حق نزد جمهور، نفی هر دو دسته می‌باشد» (جرجانی: ۳۵۴/۸).

تفتازانی نیز در این باره گفته است:

«جمهور اصحاب ما (اشاعره) و معتزله و خوارج معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین خود را به نص و تصریح معین نکرده است. (در مقابل) عده‌ای به وجود نص بر ابوبکر اعتقاد دارند، که از میان آنها حسن بصری قائل به وجود نصّ خفی است، و این نص خفی را همان مقدم داشتن وی برای نماز (در روزهای مانده به رحلت) دانسته است. و عده‌ای از اصحاب حدیث قائل به وجود نص جلی هستند، و این نص جلی سخنی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند که فرموده است: دوات و کاغذی بیاورید تا نوشته‌ای برای ابوبکر بنویسم که اختلافی پیش نیاید، و سپس فرمود: خداوند و مسلمانان جز به ابوبکر رضایت ندارند» (تفتازانی: ۲۵۹/۵).

ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» (ج ۱، ص ۳۰۳) در اشاره به احادیث جعلی در شأن ابوبکر - که ناظر به فرقه بکریه است - منشأ این احادیث جعلی را تعصب باطل کسانی می‌داند که ادعای تمسک به سنت کرده اما به اصول شرعی و اخلاقی پایبند نیستند.

ابن ابی‌الحدید معتزلی نمونه‌هایی از روایات ساختگی فرقه بکریه در باب فضایل ابوبکر و دلایل امامت او را نقل کرده است، مانند: «لو كنت متخذاً خلیلاً دون ربی لاتخذتُ أبا بکر خلیلاً، لكن هو شریکی فی دینی، وصاحبی الذی أوجبت له صحبتی فی الغار، و خلیفتی فی أمتی» که آن را در مقابل حدیث اخوت [در شأن امام علی علیه السلام] جعل کردند، و مانند «حدیث سدّ الأبواب» که در شأن علی علیه السلام است، و «بکریه» آن را به نام ابوبکر دگرگون کردند، و مانند: «ایتونی بدواة و بیاض أکتب فیہ لأبی بکر کتاباً لا یختلف علیه اثنان، ثم قال: یا بی الله والمسلمون إلا أبا بکر» که آن را در مقابل حدیثی از آن حضرت جعل کردند که در وقت بیماری - منجر به ارتحال - فرمودند: دوات و کاغذی بیاورید تا

چیزی برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. در این هنگام در حضور حضرت به اختلاف و مخالفت پرداختند، و عده‌ای گفتند بیماری بر پیامبر غلبه کرده است، و کتاب خدا برای ما کافی است. و مانند حدیث: «أنا راض عنك فهل أنت عتي راض؟» و امثال آن» (ابن ابی الحدید: ۴۹/۱۱).

ادعای فرقه بکره در تعارض با روایات متعددی است که بخاری و مسلم و سایر صاحبان صحاح و جوامع حدیثی اهل سنت نقل کرده‌اند. از جمله این روایات، کلام خلیفه دوم است که وقتی از تصمیم وی راجع به نصب یا عدم نصب جانشین برای خویش سؤال کردند، پاسخ داد اگر کسی را تعیین نکنم تبعیت از رسول الله ﷺ - که بهتر از من بود - کرده‌ام، و اگر هم کسی را تعیین کنم اقتدا به ابوبکر - که از من بهتر بود - کرده‌ام (نک: بخاری: ۱۴۵/۹، ح ۷۵؛ مسلم: ۵۰۴/۶؛ ابوداود: ۱۳۳/۳، ح ۲۹۳۹؛ ترمذی: ۴۳۵/۴، ح ۲۲۲۵؛ أحمد: ۴۳/۱ و ۴۶ و ۴۷؛ عبدالرزاق: ۴۴۸/۵-۴۴۹، ح ۹۷۶۳؛ بزار: ۲۵۷/۱، ح ۱۵۳؛ طیالسی: ۷۶؛ ابن سعد: ۲۶۱/۳؛ ابن نجاد: ۷۳، ح ۴۲ و ص ۹۰، ح ۷۰).

و از عایشه روایت می‌کنند که وقتی سؤال شد اگر رسول الله می‌خواست کسی را به عنوان جانشین تعیین کند چه کسی را تعیین می‌کرد، پاسخ داد: ابوبکر را تعیین می‌کرد (مسلم: ۱۱۰/۷ و ۱۸۵۶/۴، کتاب فضائل الصحابة؛ ابن عساکر: ۱۶۱/۷). نووی در شرح این کلام می‌گوید: این سخن دلالت بر اعتقاد اهل سنت دارد که خلافت ابوبکر به نص صریح از جانب پیامبر ﷺ نبود، بلکه به سبب اجتماع صحابه بر عقد خلافت برای وی بود، و اگر نصی در مورد وی یا کسی دیگر در میان بود، منازعه و مخالفت ابتدایی از جانب انصار صورت نمی‌گرفت (نووی: ۱۵۴/۱۵). و ابن حجر هم ذیل همین روایات می‌گوید: جمهور اهل سنت و معتزله و خوارج معتقدند که نصی از پیامبر ﷺ در مورد هیچ فردی وجود ندارد (ابن حجر، فتح الباری: شرح صحیح البخاری، به نقل از: میلانی، ص ۲۷-۲۸).

از همه اینها که بگذریم، این ادعای قوشچی با سایر مواضع وی در تعارض است. ایشان در پاسخ به نصوص جلی بر امامت امیر المؤمنین ﷺ می‌گوید: اگر این نصوص وجود داشت میان صحابه شهرت می‌یافت، و در عمل به آن درنگ نمی‌کردند، و در تعیین جانشین به

تردید نمی افتادند و به اجتماع در سقیفه بنی ساعده احتیاج پیدا نمی کردند و انصار ادعای سهم خواهی نمی کردند، و طایفه ای به سمت ابوبکر و عده ای به سمت عباس و دسته سومی به طرف علی علیه السلام متمایل نمی شدند، و علی علیه السلام با این نصوص احتجاج می کرد، و به گرفتن حق خود قیام می کرد (قوشچی، ص ۳۶۸).

امور متعددی که ایشان ذکر کرده اگر بر عدم وجود نص بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت کنند، به همان بیان بر عدم وجود نص بر خلافت ابوبکر هم دلالت دارند.

ب. قوشچی و قضاوت ابوبکر در ماجرای فدک

محقق طوسی در اثبات عدم اهلیت ابوبکر برای خلافت، به ظلمی که در ماجرای فدک بر حضرت فاطمه علیها السلام روا داشت چنین اشاره می کند:

«یکی از موارد (عدم اهلیت ابوبکر برای خلافت) این است که حق فاطمه علیها السلام را در مورد فدک سلب کرد با این که آن حضرت ادعای (مالکیت آن از طریق) نحلّه (از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) کرده و برای ادعای خود علی علیه السلام و امّ ایمن را شاهد گرفت (و آنها شهادت به این امر دادند) اما ابوبکر سخن آنها را نپذیرفت، در حالی که همو ادعای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به مالکیت حجره ها را بدون درخواست شاهد پذیرفت، و به همین دلیل (که رد کردن ادعای شخصی مثل حضرت فاطمه به ضمیمه شهادت افرادی مثل حضرت علی علیه السلام و امّ ایمن صحیح نبود) عمر بن عبدالعزیز فدک را به اولاد فاطمه علیها السلام برگرداند، و به همین جهت بود که آن حضرت وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نخواند، و به ناچار شبانه دفن شد (قوشچی، ص ۳۷۱).

در این ماجرا، حضرت فاطمه علیها السلام دو شخصیت بزرگ را به عنوان شاهد نزد خلیفه آورد، یکی از آن دو امام علی علیه السلام است که فضایل او را هیچ کس از اهل سنت منکر نیست و شیعه معتقد به عصمت وی است، و دیگری امّ ایمن است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم او را از زنان بهشتی شمرده است. ابن سعد (م ۲۳۰هـ) از آن حضرت نقل می کند که فرمود: هر کس دوست دارد با زنی از زنان بهشتی ازدواج کند با امّ ایمن ازدواج کند. به همین دلیل زید بن

حارثه با او ازدواج کرد و اسامة بن زید حاصل این ازدواج است (ابن سعد: ۲۲۴/۸؛ و نیز نک: ابن حجر، الإصابة فی معرفة الصحابة، ذیل ترجمه ام ایمن).

فاضل قوشچی در دفاع از عمل خلیفه و ردّ این اشکال هم به تفتازانی اقتدا می‌کند و عین عبارت ایشان (نک: تفتازانی: ۲۷۹/۵) را چنین ذکر می‌کند:

«بر فرض صحت آنچه در باره ماجرای فدک نقل شده، حاکم موظف نیست که مطابق شهادت یک مرد و یک زن حکم صادر کند؛ حتی اگر مدعی و شاهد، معصوم باشند، و در مقابل - می‌تواند بر اساس علم یقینی خود حکم صادر کند؛ هر چند شاهی بر آن شهادت ندهد» (قوشچی، ص ۳۷۱).

ارزیابی: این استدلال مبتنی بر یکی از دیدگاه‌های موجود در بحث فقهی «جواز یا عدم جواز قضاوت قاضی به علم قطعی خود» می‌باشد. مفاد عبارت مذکور این است که حتی اگر مدعی و شاهد هر دو معصوم باشند، قاضی می‌تواند به خلاف آن دو، و به مقتضای علم قطعی خویش عمل کند. سؤال این است که در فرض مذکور - که مدعی و شاهد وی هر دو معصوم هستند - چگونه تحقق علم قطعی بر خلاف رأی آنها امکان‌پذیر است تا سخن از تقدیم یا عدم تقدیم آن به میان آید؟ اگر بپذیریم که مدعی و شاهد - و یا حتی تنها یکی از آنها - معصوم هستند امکان مخالفت ادعای آنها با واقع امری محال است. حال اگر کسی، اعتقادی خلاف اعتقاد فرد معصوم داشت معلوم می‌شود که اعتقاد مذکور، جهل مرکب است نه علم یقینی، مگر این که قائل به جواز اجتماع نقیضین باشیم! و این مطلبی است که بداهت آن آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد، و بسیار بعید است که شخصی همچون تفتازانی و یا قوشچی متوجه این مطلب نباشد. البته تعصبات فرقه‌ای می‌تواند چشمان انسان را بر اموری با این بداهت ببندد (حبّ الشیء یعمی ویُصم).

ممکن است کلام قوشچی چنین توجیه شود که مراد وی از عصمت مدعی و شاهد، عصمت عملی است نه عصمت علمی، و عصمت عملی با اشتباه در نظر و اعتقاد سازگار است، بنابراین، تناقضی لازم نمی‌آید زیرا - در این فرض - هر چند احتمال دروغ از جانب مدعی و شاهد منتفی است، اما احتمال اشتباه و جهل مرکب در آنها وجود دارد، و با

صحت اعتقاد و علم یقینی حاکم و مطابقت علم وی با واقع، سازگار است. اما این توجیه، بر محل نزاع - ماجرای فدک - قابل تطبیق نیست، و ردّ ادعای مدعی و شهادت شاهد معصوم، ملازم با انکار عصمت عملی است، زیرا فرض این است که حضرت زهرا علیها السلام مدعی نحلّه و اهدای فدک از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله شده و شاهدان نیز بر همین ادعا مهر تأیید زده‌اند، و نپذیرفتن قول آنها به معنای عدم مطابقت ادعای آنها با واقعیت و کاذب بودن آنها است، و کذب، با عصمت عملی قابل جمع نیست.

ج. محقق قوشچی و رفتار صحابه با عثمان

خواجه طوسی در بخش مربوط به مطاعن خلیفه سوم، راجع به واقعه قتل عثمان توسط معترضان و عکس العمل امام علی علیه السلام و سایر صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از قتل وی چنین می‌گوید: «صحابه پیامبر عثمان را به حال خود گذاشتند تا این که به قتل رسید (و در مقابل معترضان، به دفاع از وی برنخواستند در حالی که امکان دفاع از وی برای آنها وجود داشت، و اگر وی را مستحق چنین برخوردی نمی‌دانستند عدم کمک و دفاع از وی وجهی نداشت) و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در تعبیر از قتل عثمان فرمود: «خداوند عثمان را کشت» (که نشانه حقانیت عمل معترضان در قتل عثمان است)، و بعد از این که کشته شد تا سه روز بدن وی بر زمین ماند و کسی برای دفن وی اقدامی نمی‌کرد (که نشانه شدت خشم صحابه و مردم از شیوه حکمرانی عثمان بود) (قوشچی، ص ۳۷۵).

قوشچی در مقام دفاع از خلیفه سوم و پاسخ از کلام محقق طوسی چنین می‌گوید:

«اگر ماجرای ترک یاری صحابه و عدم اقدام به دفن وی - بدون هیچ عذری - حقیقت داشته باشد، این امر را باید قدح و ایراد بر صحابه دانست نه ایراد بر عثمان، و ما چنین گمانی نسبت به مهاجرین و انصار - به طور عموم - و علی علیه السلام - به طور خاص - نداریم که به کشتن شخص مظلوم در حضور آنها، و ترک دفن میتی که در جوار آنان قرار گرفته رضایت داده و سکوت کنند، چه رسد به این که مقتول و میت، کسی باشد که شب‌ها را به قیام و رکوع و سجود، و روزها را به روزه‌داری و ذکر خدا سپری می‌کرد... و چگونه دست از

یاری او برداشتند در حالی که از زمره آنها، و در تمام عمر پشتیبان‌شان بود، و از سابقه او در اسلام، و حسن عاقبت و بهشتی بودن او اطلاع داشتند...» (قوشچی، ص ۳۷۵).

ارزیابی: حاصل دفاع قوشچی از این اشکال - بعد از فرض صحت اسناد تاریخی و پذیرش ماجرا - این است که امور مذکور را نمی‌توان ایراد و اشکال بر عثمان و محکومیت وی دانست، بلکه سندی بر محکومیت تمامی صحابه‌ای است که حضور داشته و در قبال این وقایع سکوت کردند! به عبارت دیگر، اگر بناست مجرم یا مقصری در این میان پیدا کرد، نه عثمان، بلکه دیگران - همه مهاجرین و انصار و افراد حاضر و ناظر واقعه - هستند. به این ترتیب، فاضل قوشچی همه اصحاب را در یک کفه و عثمان را در کفه دیگر ترازو قرار داده و به سنگینی کفه عثمان حکم می‌کند، و برای تطهیر وی، حاضر به تخطئه تمامی اصحاب می‌شود. و این در حالی است که همو وقتی در مقابل نصوص جلیّ امامت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گیرد، در مقابل خواجه طوسی، مدعی می‌شود که اگر چنین دلایل قاطعی بر امامت بلافضل آن حضرت وجود داشت صحابه - با آن جلالت شأن و ایمان و وفاداری به پیامبر صلی الله علیه و آله و فرامین وی - هرگز مخالفت عملی با مقتضای آن نصوص نمی‌کردند. در آنجا سیره و عمل صحابه را حجت قرار داده و هرگز به تخطئه صحابه و احتمال قصور یا تقصیر صحابه نمی‌اندیشد. عبارت قوشچی در آن مقام، چنین است:

«اگر نسبت به چنین امر خطیری (مسأله امامت و جانشینی رسول خدا) که مربوط به مصالح دنیوی و اخروی همه مردم است، چنین نصوص آشکاری وجود می‌داشت مطمئناً به صورت متواتر برای ما نقل می‌شد، و میان اصحاب شهرت پیدا می‌کرد، و در عمل به مفاد آن هیچ درنگی نمی‌کردند، و آن چنان حیران و مردّد نمی‌شدند که برای تعیین امام، در سقیفه بنی‌ساعده تجمّع کنند... و کسی که اندک شعور و درکی داشته باشد چگونه می‌تواند گمان برد که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله با وجود این نصوص قطعی و دارای دلالت آشکار، حتی قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله را دفن کنند با آن حضرت مخالفت ورزند، در حالی که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله از جان و همه اموال ارزشمند خود در راه وی گذشتند، و برای یاری آن حضرت و اقامه شریعت اسلام و اطاعت او امر او و پیروی از شریعت وی، خویشان و

نزدیکان و عشیره خویش را به قتل می‌رسانند» (قوشچی، ص ۳۶۸).
 با مقایسه این دو فراز، آشکار می‌شود که قوشچی در مقام دفاع از معتقدات و
 پیش‌فرض‌های خویش تا چه حد از منطقی واحد و مبتنی بر موازین و انصاف علمی
 برخوردار است؛ در جایی که عقاید فرقه‌ای اقتضای تکریم و تعظیم صحابه را دارد، با
 چنین عباراتی آنها را مدح و ستایش می‌کند، و در جایی که سیره صحابه را در تعارض با
 پیش‌فرض‌ها و انگاره‌های اعتقادی خویش می‌بیند، در متهم کردن همه آنها هیچ تردیدی
 به خویش راه نمی‌دهد!!

نتیجه‌گیری

آنچه از بررسی موارد مذکور در این نوشتار به دست می‌آید این است که فاضل قوشچی
 در مباحثی که به مقتضای آراء کلامی خود - که منطبق بر عقاید اشعری است - با
 دیدگاه‌های محقق طوسی مخالف است، در مقابل دفاع از اشاعره و نقد شیعه، قواعد و
 معیارهای نقد علمی را در موارد متعددی نادیده گرفته است، و به نظر می‌رسد در موارد
 مذکور، بیش از آن که در مقام کشف حقیقت باشد، در مقام اثبات حقانیت دیدگاه‌های
 خویش از هر طریق و به هر قیمتی است، و همین امر وی را دچار اموری کرده است که
 جایگاه وی به عنوان یک محقق را مخدوش می‌گرداند؛ اموری مانند: ارتکاب مواضع
 متعارض و ناسازگار، و مخالفت با برخی از مسلم‌ات تاریخی.

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء
 التراث العربی، دوم، ۱۳۸۷ ق.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بغدادی، الموضوعات من الأحادیث
 المرفوعات، ریاض، مکتبه اضواء السلف، ۱۴۱۸ ق.
۳. ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری: شرح صحیح البخاری، چاپ

محمود فؤاد عبدالباقی.

۴. ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، الإصابة فی تمييز الصحابة، بیروت، دارالکتب العلمية، اول، ۱۴۱۵ق.

۵. ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بیروت، دارالصادر، [بی تا].

۶. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الزهری، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۱۰ق.

۷. ابن عساکر، علی بن حسن بن هبة الله، تاریخ مدينة دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۸. ابن نجاد، ابوبکر احمد بن سلمان، مسند عمر بن الخطاب، تحقیق محفوظ الرحمان زین الله، المدينة، مكتبة العلوم والحکم، ۱۴۱۵ق.

۹. ابوداود السجستانی، سلیمان بن اشعث، السنن، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت، دارالفکر، اول، ۱۴۱۰ق.

۱۰. البخاری، محمد بن اسماعیل، الصحيح، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.

۱۱. البزار، ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق بصری، البحر الزخار (مسند البزار)، تحقیق محفوظ الرحمن زین الله، مؤسسة علوم القرآن ومكتبة العلوم والحکم، بیروت والمدينة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ق.

۱۲. البغدادي، اسماعيل پاشا، هدية العارفين، بیروت، داراحياء التراث العربي، افسست از چاپ استانبول، ۱۹۵۱م.

۱۳. الترمذی، محمد بن عیسی، السنن، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۰۸ق.

۱۴. التفتازانی، سعدالدين، شرح المقاصد، نشر الشريف الرضي، قم، ۱۳۷۰ش.

۱۵. تهرانی، شیخ آقابزرگ، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

۱۶. الجرجانی، میرسید شریف، شرح المواقف، نشر الشريف الرضي، قم، ۱۳۷۰ق.

۱۷. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله استانبولی، كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون،

- بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ق.
۱۸. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، بیروت، دارالعلم، هشتم، ۱۹۸۹م.
۱۹. سرکیس، لوئیس الیان، معجم المطبوعات العربية، افست، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۱۰ق.
۲۰. الصنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف، تحقیق حبیب الرحمان الأعظمی، دارالکتب السلفية، القاهرة.
۲۱. الطیالسی، سلیمان بن داود البصری، المسند، دارالمعرفة، بیروت، [بی تا].
۲۲. قمی، شیخ عباس، الکنی والألقاب، نجف اشرف، نشر حیدریه، ۱۳۸۹ق.
۲۳. قوشچی، علاءالدین علی بن محمد، شرح تجرید العقائد، قم، منشورات رضی - بیدار - عزیزى، [بی تا].
۲۴. کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، دمشق ۱۹۵۷-۱۹۶۱، چاپ افست بیروت، [بی تا].
۲۵. مسلم بن حجاج القشیری، الصحیح، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
۲۶. میلانی، علی، شرح منهاج الكرامة فی معرفة الإمامة، نشر هجرت و میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۶.
۲۷. نووی، محیی الدین یحیی بن شرف الدین بن مرى، المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج، بیروت، دارالفکر، [بی تا].